



ایرانه

سال سیزده
شماره ۸-۲

مجله فرهنگ و تحقیقات ایرانی
(تاریخ، ادبیات و کتاب)

خرین شماره ۱۳۶۶



برف - برف - برف

سیاستمداران ایران*

در اسناد محرمانه بریتانیا

F. 037-20827 - آرشیو ۱۹۸

آنچه در این نوشته‌ها با عنوان (اسناد محرمانه وزارت خارجه با شماره ۲۵۸۳۷ - F.O ۳۷) بنظرتان میرسد بیوگرافی فشرده ۲۵۸ تن از دولتمردان و حکومتگران دوره رضاشاه پهلوی است که تا هنگام انقلاب ایران اینان نقش حساس و مهمی را در صحنه سیاست ایران ایفا می‌کرده‌اند.

از گزارش مقامات رسمی بریتانیا پیداست این سرگذشت‌های سیاسی با کوشش و پژوهش بخش امور خاوری بریتانیا در سفارت ایران فراهم شده است. (سیمور) در گزارشی که بنظرتان می‌رسد این پژوهش را (پربها و ارزنده) یاد کرده است. مترجم کوشیده است در ترجمه این اسناد کاملاً امانت‌نگاری را مد نظر قرار دهد، کمتر چیزی به آن بیفزاید مگر در مواقع بسیار ضروری که توضیحاتی در پاورقی داده است. تاریخ این گزارشات همه در اصل میلادیست که لازم دیده نشد همه سالها به خورشیدی نوشته شود جز بهنگام آغاز بیوگرافی‌ها و ذکر تاریخ تولد اشخاص که در کنار سالهای میلادی تاریخ خورشیدی آورده شده است؛ در سالهایی که من مشغول نگارش الیگارشی یا خاندانهای حکومتگر ایران بودم، فتوکپی این اسناد را زنده‌یاد اسمعیل رائین نویسنده و روزنامه‌نگار نامور ایران از لندن برایم آورد و تا از آن در تحقیقات خود بهره جویی کنم.

* انگلیسیها برای آگاهی بر احوال رجال ایران چند بار چنین سرگذشتنامه‌ای تهیه و محرمانه چاپ کرده‌اند. از آن جمله سیدنی چرچیل در سال ۱۹۵۶ به‌چاپ رسانید. آقای قاسمی در ترجمه معمولاً اصطلاحات اداری و منصبی زمان حاضر را استعمال کرده است و ما همه‌جا عوض نکردیم زیرا برای خوانندگان جوان اصطلاحات جدید مشخص و شناخته است. البته بهتر بود که اصطلاح آن زمان آورده می‌شد و در () اصطلاح امروز. (آینده)

وسردبیر در بالای روزنامه خواهد بود یا نخواهد بود. اگر هم کسی باشد آنوقت من مثل يك مزدوری معرفی خواهم شد، همه‌کس خواهد گفت پول این روزنامه‌از دیگری است. مدیر و دبیر مانند عمله و مزدوران عوض میشوند. پارسال پورداود بود امسال دیگری. واگر اسم کسی بالای روزنامه نباشد همه‌کس خیال خواهد کرد که باز من در سر روزنامه هستم و من نمیخواهم چنین باشد. خواهشمندم فوراً بدوستان آنجا تلگراف کنید که از این اسم رستخیز منصرف شوند اگر نه خود را مجبور به پروتست خواهم دید و این خوب صورتی پیدا نخواهد کرد.

اگر بتوانید از رئیس تلگرافی به‌پدرم از سلامتی من مخابره کنید از این باب بسیار افسرده هستم. آدرس این است: رشت - حاج داود.

قربان شما - پورداود

F. O. 37 - ۲۰۸۳۷ ۳۲۶۸

نسخه برداری از این سند بدون اجازه ممنوع است

این سند متعلق به دولت پادشاهی بریتانیا است

بایگانی ۱۹۸

ایران

۱۲ آوریل ۱۹۳۷

سفارت بریتانیا - تهران ۱۹۶ - ۲۶ مارس ۱۹۳۷

نسخه ۸

۱۹۷۲/۱۷۳۲/۳۴

از آقای سیمور به مستر ایدن، وصول ۱۲ آوریل ۱۹۳۷

شماره ۱۱۲

آقا (سر)

بازگشت به بخشنامه (جان سیمون) تاریخ ۲۸ مه ۱۹۳۵، این افتخار نصیب من شد که گزارش بازیین شده درباره رجال برجسته ایران را برایتان ارسال دارم. در فراهم شدن این گزارش من خود را مدیون دبیر خاوری سفارت پادشاهی میدانم. توجه خواهید کرد که این گزارش تفصیلی درباره ۲۵۸ نفر شخصیت های سیاسی بخوبی تهیه شده است. این اثر مستلزم کوشش آقای ترات است.

من معتقدم برای تهیه این گزارش بوی باید تبریک گفت. این اثر که درباره شناخت شخصیت های ایرانی بسیار پربها و ارزنده است، در مدت تصدی وی در دبیرخانه امور خاوری سفارت فراهم شده است.

اچ - ژ، سیمور

۱- اعلام، دکتر امیر

دکتر امیراعلم تقریباً در سال ۱۲۵۹/۱۸۸۵ پا بجهان می گذارد. وی پسر علی اکبر خان اخیر که مدتی قنصل ایران در دمشق بود میباشد. دکتر امیراعلم تحصیلات عالی خود را در (بیروت) و سپس (لیون) پایان می رساند، در رشته پزشکی فارغ التحصیل می شود. پیشه پزشکی را بگونه خصوصی سال ۱۹۱۱ در تهران آغاز می کند، سپس در ارتش به طبابت می پردازد.

دکتر امیراعلم با دختر بزرگ وثوق الدوله ازدواج می کند، بهمین جهت تحت تأثیر خاندان همسرش در کارهای سیاسی شرکت می جوید. وی به سازماندهی بیمارستان آستان قدس رضوی در مشهد می پردازد.

دکتر امیراعلم در ۱۹۲۵ به وزارت فوائد عامه می رسد، در دوره چهارم قانون - گزارى نماینده مجلس می شود، در ۱۹۲۱ به وزارت معارف نایل می گردد و در ۱۹۲۵ پزشك دربار می گردد. سالهای درازی در این سمت باقی می ماند.

دکتر امیراعلم كمك به بنیاد جمعیت خیریه شیروخورشید سرخ می کند. مدتی اوقات خود را فعالانه صرف امور خیریه این جمعیت می نماید. وی بسال ۱۹۳۴ نایب رئیس اتحادیه بین المجالس، نایب رئیس جمعیت شیروخورشید سرخ در ایران می گردد. دکتر امیراعلم زبان فرانسه بلد است.

۲- اعلم، مظفر

مظفر اعلم تقریباً در سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ متولد شد. وی پسر میرزا علی اکبر خان، برادر دکتر امیراعلم است. مدتی قنصل ایران در دمشق بود، شایستگی و کاردانی خود را در این پست نشان سپس در داخل امور سپاهیگری شد. اعلم به فرانسه و برای تحصیل به (سن سیر) می‌رود. بدنبال خدمات در ارتش و عضویت کمیسیون تحدید مرزی ایران و ترکیه گمارده می‌شود. در سال ۱۹۲۸ حکمران خلیج فارس و در سال ۱۹۳۱ با حفظ سمت استاندار فارس می‌شود. بجهت ادامه مأموریت نیمه تمام خود در کمیسیون تحدید مرزی در ژوئیه ۱۹۳۱ فارس را ترک می‌کند. در اوایل ۱۹۳۳ بعنوان فرماندار کل آذربایجان غربی در (ارومیه) اقامت می‌گیرند. در ۱۹۳۵ مدیر کل اداره کل بازرگانی و در ۱۹۳۶ وزیر مختار ایران در عراق می‌شود. مظفر اعلم به زبانهای فرانسه و عربی و ترکی بخوبی حرف می‌زند. او مردی تنومند و دوست داشتنی است. نشانه‌های زیرکی و هوشیاری از مشخصات بارز اوست. گفته می‌شود که وی بیشتر پیشرفت و ترقی خود را مدیون نجات جان رضاشاه از یک مهلکه می‌داند.

۳- عدل، مصطفی (منصور السلطنه)

مصطفی عدل (منصور السلطنه) در حدود سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ در تبریز دیده به جهان گشود، در جوانی رهسپار مصر شد، تحصیلات اولیه خود را در این کشور پایان رسانید. سپس راهی پاریس شد. در سال ۱۹۰۳ دبیر کنسولی در شهر تفلیس شد و اندکی بعد بمقام قنسولی نایل آمد. مدت کوتاهی در وزارت خارجه بکار مشغول شد، سپس به وزارت دادگستری انتقال یافت. در سال ۱۹۱۳ عضو کمیسیون مرزی (ایران و ترکیه) شد. در سال ۱۹۲۷ با عنوان معاون وزارت دادگستری بخدمت دولتی پرداخت سپس با مقام (مشاورت حقوقی) به تدوین قوانین دادگستری دست زد. در سالهای ۳۲-۱۹۲۹ عضو بلند پایه هیأت مدیره بانک ملی گردید. در سال ۱۹۳۳ مدیر کل اداره تدوین قوانین وزارت دادگستری شد، سپس به مقام استادی دانشکده حقوق تهران ارتقاء یافت. در سال ۱۹۳۴ وزیر مختار ایران در برن شد، و در سال ۱۹۳۶ به تهران احضار گردید. منصور السلطنه مردی کوتاه قد است. در بازی (بریج) مهارت بسزایی دارد. به زبان فرانسه حرف می‌زند، صفت بارز و مشخصی ندارد.

۴- افخمی (افخم ابراهیمی)، عبدالرضا

عبدالرضا افخمی سال ۱۸۸۵/۱۲۶۴ در تهران تولد یافت، وی فرزند سلطان علیخان وزیر افخم شخصیت درباری مظفرالدینشاه است. افخمی تحصیلاتش را ابتدا در تهران انجام میدهد سپس در کالج نظامی اتریش بیپایان می‌برد. در سال ۱۹۱۱ داخل خدمات ژاندارمری می‌شود. سال ۱۹۲۱ به درجه سرهنگی نایل می‌گردد، چند سالی

افسر ستاد می‌شود، هم‌اکنون (۱۹۲۶) بادرجه سرتیپی عهده‌دار بخش دوم ستادمرکزی شده‌است.

وی در سال ۱۹۳۱ در کمیسیون مرزی (ایران و ترکیه) شرکت می‌کند و در سفر ۱۹۳۴ رضاشاه به ترکیه همراه شاه به آن کشور عزیمت می‌نماید. افخمی یک شخص خوش مشرب و مجلس‌آراست. دارای روحیه شاد و شوخ است. برای امور نظامی نه سیاسی آدم شایسته‌ای بنظر می‌رسد.

۵- افشار، محمدهاشم (شیخ‌الرئیس)

محمدهاشم افشار (شیخ‌الرئیس) در سال ۱۲۴۹/۱۸۷۵ در یک خاندان قاجاردیده بجهان گشود، پدرش از شاهزادگان قاجار در خراسان می‌بود. شیخ‌الرئیس سراینده زبان پارسی بود و در ادبیات ایرانی تبحر و شهرت بسزایی دارد. وی رئیس انجمن ادبی ایران بود، از سال ۱۹۱۱ عضو مجلس قانونگذاری ایران از سوی مردم خراسان می‌شود و در سال ۱۹۳۳ به نیابت ریاست مجلس می‌رسد، او ریش می‌گذارد ولی پوشاک غربی بتن می‌کند.

۶- افشار، رضا*

رضا افشار در سال ۱۲۶۷/۱۸۸۸ در رضائیه متولد می‌شود، در جوانی به خدمت وزارت دارایی درمی‌آید. در قیام میرزا کوچک خان در گیلان بعنوان مأمور امور مالی با او همکاری می‌کند. پس از پایان یافتن انقلاب جنگل وی با اندوخته هنگفت و پول زیادی به تهران باز می‌گردد، در بخش خصوصی بکار مشغول می‌شود، داد و ستد او در دربارگانی قالیجات می‌بود که این کالا را خرید و به آمریکا صادر می‌کرد.

وی با سرپرستی کاکس عاقد قرارداد ۱۹۱۹ آشنا می‌شود. بجهت خدمت دردستگاه انگلیسیها به پول بیشتری دست مییابد، سپس به آمریکا می‌رود تحت تأثیر و جذبه ترقیات آن‌قاره به ایران باز می‌گردد.

در ایران از کار سیاسی خود در کنار هیأت مشاوران آمریکایی شروع می‌کند، از راینان نزدیک دکتر میلیسپور می‌شود، سپس در جرگه هواخواهان دواآتشه رضاشاه درمی‌آید.

افشار در ادوار ۷ و ۵ و ۶ قانونگذاری به نمایندگی مجلس تعیین می‌شود، سپس بهنگام تصدی نصرت‌الدوله به وزارت دارایی با او درگیر می‌شود. در ۱۹۲۹ به استانداری گیلان تعیین می‌شود در این مأموریت به امر صادرات و واردات بازرگانی این استان سروسامان می‌دهد، در برابر سیاست بازرگانی انحصاری دولت شوروی به جبهه گیری می‌پردازد، این اقدام منافع تجاری روسها را بخطر می‌اندازد و موجب ناخشنودی همسایه شمالی می‌شود. در ۱۹۳۱ استانداری کرمان و در فوریه ۱۹۳۲ وزیر راه می‌شود، در ژوئیه همین سال

* به حاشیه زیر نامه پورداود در همین شماره (صفحه ۶۷۸) مراجعه شود در شرح حال بالا نسبت به زمان سفر او به آمریکا اشتباه وجود دارد. (آینده)

بجهت عدم کوشش در انجام راه چالوس از کار برکنار می‌گردد. در سال ۱۹۳۵ بسبب سوءظن و احتمالاً شرکت در توطئه بختیارپها علیه دولت مرکزی، تحت نظر پلیس قرار می‌گیرد، اندکی بعد بازداشت می‌شود، در ژوئن ۱۹۳۶ با اتهام سوء استفاده مالی از خدمات دولتی برکنار می‌شود.

رضا افشار انگلیسی را خوب حرف می‌زند، مردی فعال و وطنپرست و ضدانگلیسی است، محافل دینی نظر خوبی به او ندارند.

۷- آقاوولی، فرجالله

فرجالله آقاوولی در سال ۱۲۶۷/۱۸۸۸ در اصفهان پابجهان می‌گذارد. او فرزند دکتر امان‌الله‌خان (آقاوولی) پزشک سرشناس است. وی تحصیلات خود را در تهران انجام داده است، به زبان فرانسه آشناست، کمی نیز انگلیسی بلد است. در سال ۱۹۱۱ وارد خدمات ژاندارمری می‌شود.

سرهنگ فضل‌الله آقاوولی برادر اوست که وقتی به عضویت کمیسیون نظامی مربوط به قرارداد ۱۹۱۹ تعیین گردید خودکشی کرد.

آقاوولی در ۱۹۲۲ با درجه ژنرالی به ریاست ستاد لشکر غرب (همدان) تعیین می‌گردد، در ۱۹۲۵ حاکم نظامی گیلان، در سالهای ۳۵-۱۹۲۸ استاندار خوزستان می‌شود، در این مأموریت وی شایستگی دولتی در سازماندهی امور نظامی و استقرار رژیم جدید نشان میدهد. وی در سال آخر مأموریت خود متهم به جانبداری از ایلات و کوتاهی در قلع و قمع آنان می‌شود و بهمین جهت جای خود را به دیگری میدهد سپس در ۱۹۳۵ جزء لیست بازنشستگان قرار می‌گیرد.

در سال ۱۹۳۲ مدیر عامل اداره ثبت احوال و آمار می‌شود. آقاوولی مردی کارآمد و در خدمات دولتی شخصی باوجدان است.

۸- آهی، مجید

مجید آهی در سال ۱۲۶۵/۱۸۸۶ پا به گیتی نهاد، تحصیلات خود را در روسیه به پایان رسانید، از دانشگاه مسکو مدرک در رشته حقوق بدست آورد، در سال ۱۹۱۴ به ایران بازمی‌گردد، به مأموریت شیلات (لیانوزوف) گمارده می‌شود، در سالهای ۲۴-۱۹۲۲ مدیر کل وزارت معارف و در سالهای ۳۳-۱۹۲۸ قاضی دیوان تمیز می‌گردد. آهی در اگوست ۱۹۳۳ مدیر کل فارس می‌شود و در این پست با کارخستگی ناپذیر شایستگی خود را نشان داد، در ژانویه ۱۹۳۶ وزیر طرق و شوارع می‌شود. وی به زبانهای روسی و فرانسه حرف می‌زند، کمی نیز آلمانی بلد است. با یک بانوی روسی یالهستانی یهودی تبار ازدواج کرده است.

آهی شخصی پرکار است و با بیگانگان بطور کلی روابط دوستانه دارد.

۹- آیرم، ژنرال محمدحسین

ژنرال محمدحسین آیرم تقریباً بسال ۱۲۶۱/۱۸۸۲ متولد می‌شود، وی فرزند

یکی از ایرانیان مهاجر قفقازی (اهل شهر ایروان) است. تحصیلات خود را در تهران و روسیه پ پایان برده است، وارد خدمات سپاهیگری شده مأمور رسته پیاده دیویزیون قزاق در سال ۱۹۰۱ می گردد، در ۱۹۱۲ به درجه سرهنگی می رسد، افسر ستاد مرکزی دیویزیون قزاق می شود. در ۱۹۱۸ بسبب روابط نامشروع با زنی دچار بدنامی گردیده از کار برکنار می شود.

آیرم در سال ۱۹۲۷ رئیس بازرسی ارتش شد و سال بعد به سازمان پلیس انتقال فراخوانده می شود. بعنوان فرمانده بریگاد مستقل شمال در رشت خدمات نظامی خود را دنبال می کند، در این مقام کاردانی خود را نشان داد، با سازماندهی و عملیات جدی نظامی بمقابله بلشویکها پرداخت و همچنین درباره آبادانی رشت دست به اقدامات گسترده ای زد. در سال ۱۹۲۵ فرمانده سپاهیان در تبریز می شود ولی در سال بعد بسبب ناتوانی در سرکوبی سرکشان مورد بیمهری قرار می گیرد.

آیرم در سال ۱۹۲۷ رئیس بازرسی ارتش شد و سال بعد به سازمان پلیس انتقال یافت، پس از دیداری از اروپا در سالهای ۱۹۳۱-۱۹۳۵ به ریاست بازرسی پلیس رسید و سپس رئیس کل شهربانی رضاشاه شد. او در تشکیلات پلیس صاحب قدرت مطلقه و بلامنازع گردید، جزء ارکان قدرت شاه بشمار میرفت. هیچکس در دولت شاه از او نیرومندتر نبود. دست راست شاه بود، پسر او با خواهر ملکه ازدواج نمود، سرانجام با بیماری اسرار آمیزی بدرود زندگی گفت.

آیرم در پست ریاست مطلقه شهربانی رضاشاه ناگهان در تابستان ۱۹۳۵ بعنوان درمان بیماری خویش ایران را بقصد آلمان ترک گفت، اخاذیهای هنگفت او عده ای را برانگیخت سعایت کنند. شاه را به او بدبین نمایند، شاید این انگیزه مهم او موجب فرار از ایران بود. شاه درباره او با تغییر گفت: آیرم یکی از افراد مورد اعتماد من بود که مرا باخدمات خود اغوا کرده بود.

آیرم در تصدی پست مهم خود پول زیادی گردآورده بود که آنها را از کشور پیش از آن خارج کرده بود. طبق اطلاع رسیده آیرم در حال حاضر (۱۹۳۶) در آلمان باکمال آسایش زندگی می کند، مشغول نگارش خاطرات خویش است.

آیرم يك زن ایتالیایی داشت که هرگز بتهران نیامد، او مردی نیرومند و منضبط بود، زبان روسی میدانست قدری نیز آلمانی بلد بود. او روس مآب است ولی اعتقاد به کاربرد (بلشویسم) نمی بیند. نوعی سازمان شبیه O.G. P.U. (او، گ، پ، او) در تهران بوجود آورد که سازمان جاسوسی روسیان در ایران را کنترل کند.

۱۵- اکبر، فتح الله (سپهدار اعظم)

فتح الله اکبر (سپهدار اعظم رشتی) K.C.M.G. در سال ۱۲۶۹/۱۸۹۰ دیده به جهان گشود. زندگی نخستین او تحت شرایط محقرانه می بود، با اینکه عموی وی پست مهم بیگلربیگی گیلان را عهددار و گمرکات شمال در اجاره او بود مال و منال بسیاری داشت. فتح الله اکبر با بیوه عموی خود ازدواج کرد، جانشین عمویش از هر جهت در

گیلان شد، وی گمرک اترلی را که در دست باثریکی‌ها بود در اختیار گرفت در اندک مدتی دارای ثروت و نفوذ فوق‌العاده‌ای شد. در سال ۱۹۰۳ به‌نشان K.C.M.G. بجهت پذیرایی از هیأت (دونس گارتر) در دوران مأموریت نایل آمد. در مقاطع گوناگون پیش از جنگ جهانی اول سفارت پادشاهی از راههای مختلف به‌او کمک کرد، در سال ۱۹۰۹ شش ماه او به‌سفارت روسیه متحصن و پناهنده شد.

اکبر در کابینه‌های گوناگون دارای این پست‌های دولتی شد: در ۱۹۱۵ وزیر دادگستری، وزیر پست و تسکراف، در ۱۹۱۶ وزیر کشور، ۱۹۱۹ وزیر جنگ، در نوامبر ۱۹۲۰ و برای دومین بار در فوریه همانسال نخست‌وزیر شد، در کودتای ۱۲۹۹ باجبار پست صدارت را ترك گفت، بجهت جانبداری سفارت انگلیس از هرگونه گزند سیاسی در امان ماند.

اکبر بعد از کودتا، با ثروت هنگفتی که داشت به‌زندگی شخصی پرداخت، دوبار به‌اروپا سفر کرد، مورد احترام آقاخان (رهبر اسماعیلیه) بود. فتح‌الله اکبر (سپهدار رشتی) بهیچ زبان خارجی آشنا نیست، فقط چندکلمه فرانسه بلد است. اکبر مردی شریف و دلپذیر است، در گیلان از شهرت خوبی برخوردار بوده از لحاظ فردی مورد توجه مردم است.

۱۱- علاء، حسین

حسین علاء (معین‌الوزاره) C.M.G.؛ تقریباً بسال ۱۲۶۳/۱۸۸۴ تولد می‌یابد. پدرش (پرنس علاء‌السلطنه) است که سالیانی عهده‌دار سفارت ایران در لندن می‌بود. علاء تحصیلکرده (مدرسه وست‌می‌نستر) است، در این مدرسه رفتار خشن او سبب گردید چنین استنباط شود او يك ضد انگلیسی متعصب می‌باشد. بسال ۱۹۰۵ او نشان C.M.G. را گرفت؛ این درست همانسالی بود که او به‌مراه پدرش بایک هیأت ویژه از تهران به لندن رهسپار شد تا در آئین تاج‌گذاری ادوارد پنجم شرکت کند.^۲

در سال ۱۹۰۶ علاء رئیس کابینه وزارت خارجه ایران شد، این پست را تا ۱۹۱۵ حفظ کرد. در ژانویه ۱۹۱۸ وزیر فوائد عامه گردید. در این مقام تا بهنگام نخست‌وزیری صمصام‌السلطنه باقی بود، این پست را با توانایی و کارآیی از مه تا اگوست همانسال اداره کرد. این همان کابینه‌ایست که قرارداد ترکمانچای را لغو نمود. علاء با سرچارلس مارلینگ سفیر انگلستان بسالهای ۱۹۱۸-۱۹۱۵ از در خصومت و ناسازگاری درآمد،

۱- جرج چرچیل نیز در تذکره خود این خدمت را تأیید می‌کند

B.N.P.N. P. 80 No. 483

۲- جرج چرچیل دبیر سفارت بریتانیا در ایران در یادداشتهای ارزنده خود درباره رجال و بزرگان ایران که تا بحال ترجمه و چاپ نشده معتقد است که علاء السلطنه پدر حسین علاء در همین سفر به تهران با لقب (پرنس) به‌خاندان شاهی می‌پیوندد و در بازگشت به لندن بجهت موقعیت جدید از طرف دولت بریتانیا نشان G.C.V.O. می‌گیرد.

Biographical Motives Pesian Statemen and Notables. p. 4 No. 21.

سببش بجهت رفتاری بود که با برادرش بهنگام تصدی سفارت ایران در لندن شده بود. علاء بسال ۱۹۱۸ همراه هیأت سیاسی برای کنفرانس صلح عازم اروپا شده بود. هیأت موفقیتی بدست نیاورد. در سال ۱۹۱۹ وزیر مختار ایران در مادرید شد و سپس بسال ۱۹۲۵ عازم واشنگتن گردید، پس از شکست مأموریت هیأت اعزامی آمریکا از سوی کمپانی‌های نفت استاندارد اویل و سینگلر برای بدست آوردن امتیاز نفت شمال ایران در ۱۹۲۲-۱۹۲۱ وی مأمور مذاکره با هیأت مالی در واشنگتن شد.

علاء پس از بازگشت از آمریکا (۱۹۲۵) در دوره پنجم قانونگذاری بنماینده‌گی مجلس از تهران تعیین شد، سپس بمدت کوتاهی تا مه ۱۹۲۷ وزیر فواید عامه گردید. برای دومین بار بعنوان نماینده ایران برای شرکت در جامعه ملل فرستاده شد، با این منصب در دسامبر ۱۹۲۸ در (لوکارنو) شرکت جست. در سال ۱۹۲۹ سفیر ایران در پاریس شد و بعنوان نماینده انتخابی در جامعه ملل در سال ۱۹۳۳ مأمور مذاکره درباره شرکت نفت ایران و انگلس گردید، همانسال بتهران احضار و عهده‌دار پست مهمی در بانک ملی ایران شد و حال آنکه کوچکترین علم و اطلاع از امور بانکی نداشت، علاء در ایجاد جمعیت شیر و خورشید سرخ ایران عضو فعالی می‌بود و در تشکیل کنگره یادبود فردوسی کوشش زیاد کرد. در ۱۹۳۱ وزیر مختار ایران در لندن شد ولی مدت‌ها برای احراز این پست مطرح بود. دولت پادشاهی با آن موافقت نداشت سبب آن نیز بجهت دادن گزارش توهین آمیز به‌اعلیحضرت پادشاه جرج ششم بود، حدس زده میشد وقت کافی لازم داشت تا محیط دوستانه‌ای برای اینکار فراهم شود.

درپائیز ۱۹۳۶ وی بتهران احضار و در اکتبر همانسال بتهران وارد شد و در دسامبر ۱۹۳۶ به‌مشاورت عالی کمپانیهای انحصاری کشور گمارده شد.

علاء با فاطمه خانم تنها دختر ابوالقاسم قراگوزلو (ناصرالملک) ازدواج کرد، ناصرالملک همان کسیست که در ژوئیه ۱۹۲۷ به‌مقام نیابت سلطنت نایل گردید.

خانم علاء یکی از نخستین زنان ایرانیست که کشف حجاب کرد.

حسین علاء مردی فعال و وطنپرستی دواآتشه و سیاستمداری زیرک و آگاه و علاقمند به ادبیات ملل مختلف جهان است، پیانو خوب می‌نوازد، انگلیسی بروانی حرف می‌زند، فرانسه نیز بلد است، وی در گذشته دارای احساسات ضد انگلیسی بود ولی در سالهای ۱۳۳۳-۱۳۳۴ روابط او با انگلستان در سطح عالی بود. او با روسها خوب نیست و بیشک يك ایران گراست.

۱۲- علامیر، عباس (اعظم السلطنه)

عباس علامیر فرزند محمد علامیر (احتشام السلطنه) است، در سال ۱۲۷۲/۱۸۹۳ پا به‌جهان می‌گذارد. تحصیلات خود را در ایران، ترکیه، اطریش و آلمان انجام داده است. در رشته فلسفه از دانشگاه برلن دکترا دریافت می‌کند. در ۱۹۱۲ داخل خدمات وزارت خارجه می‌شود، وابسته سفارت ایران در استانبول می‌گردد، سپس در ۱۹۱۳ دبیر سفارت ایران در وین و در سال بعد دبیر سفارت در برلن می‌شود.

عباس علامیر با يك زن ایرانی ازدواج می‌کند بزودی از وی جدایی‌شود، يك زن آلمانی را بعقد خود درمی‌آورد. وی از سالهای ۱۹۳۵-۱۹۲۷ در وزارت فوائد عامه دارای مشاغل مهم بوده است و سپس به وزارت اقتصاد ملی انتقال می‌یابد، در سال ۱۹۳۱ در اداره صنعت بخد مت می‌پردازد. در سال ۱۹۳۳ عازم اروپا می‌شود تا ماشینهای معدن زغال سنگ و کارخانه قند خریداری کند. او مدتی معاون مدیرعامل می‌شود و سپس در رأس اداره کل صنعت قرار گرفته آنرا سازماندهی می‌کند.

عباس علامیر در ۱۹۲۷ از کار بیکار شد و عازم آلمان گردید. او مرد با کفایت و کاردان و باهوش است.

۱۳- عامری، جواد

جواد عامری بسال ۱۲۷۴/۱۸۹۵ در شهر تهران دیده بجهان می‌گشاید، وی وابسته بیک خانواده سمنانی است.^۱ تحصیلات خود را در ایران و سپس در کشور فرانسه انجام داده است، به زبان فرانسه کاملاً آشنا می‌باشد. تحصیلات خود را در ایران در رشته حقوق پیاپی رسانیده است.

عامری در سال ۱۹۱۴ وارد خدمات دادگستری شد، مدتی نیز کمک مشاور قضایی در دادگستری دولت فرانسه و چندی استاد مدرسه حقوق بوده است. در سال ۱۹۲۸ رئیس دادگاه تجارت و رئیس دادگاههای مختلف در سالهای ۳۴-۱۹۳۱ و سپس مدیر اداره تدوین قوانین بوده و به‌پست وزارت نایل گردیده است.

عامری در دسامبر ۱۹۲۵ به‌مراه فتح‌الله اسفندیاری و بعنوان مشاور قضائی عازم بغداد می‌شود، ولی مذاکرات آنان در مورد حل اختلافات مرزی دو کشور به نتیجه‌ای نمی‌رسد.

عامری شخصیتی متنفذ و سرشناس و دارای ارزش فوق‌العاده در مشاورتهای مربوط به امور فنی و قانونی دادگستری می‌باشد. وی دارای سوابق ممتد آموزشی در فرانسه بوده است، نظرات حقوقی وی بیشتر مواقع با نظرات علمای علم قانون انگلستان هم‌آهنگ نیست.

۱۴- عامری، سلطانمحمد

سلطانمحمد عامری تقریباً در سال ۱۸۸۵ / ۱۲۶۴ متولد می‌شود. مدرسه آمریکائی در تهران تحصیلات خود را انجام می‌دهد. در ۱۹۱۳ بعنوان آموزگار وارد خدمات دولتی می‌شود. بسبب ترجمه مقالات برای روزنامه رعد (بمدیریت سیدضیاءالدین طباطبائی) بوی نزدیک می‌شود، با نفوذ طباطبائی معاون اداره مالیاتهای مستقیم می‌گردد. پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بعنوان رئیس کابینه، کار سیاسی دولتی خود را

۱- پدرش سرتیپ ابوالحسن معین الملك سمنانی است.

آغاز می‌کند، سپس کفیل وزارت دارایی می‌شود و در دوره چهارم قانونگذاری بنماینده مجلس می‌رسد، بعد از سقوط کابینه سید ضیاء او در مجلس دست به افشاگری می‌زند معلوم می‌شود وی در رویداد کودتا و کابینه کودتا جاسوس شاه بوده. فعالیت‌های کودتاچیان را به دربار گزارش می‌کرده است.

عامری بعد از سید ضیاء دگر بار به وزارت دارایی برگشت و بهنگام مأموریت دکتر میلیسپو در کنار او بکار پرداخت، در ۱۹۲۶ معاون وزارت دارایی، سال ۱۹۲۸ از اروپا دیدن کرد، سال ۱۹۳۱ رئیس حسابداری سازمان ایجاد راه آهن شمال شد. سپس در سال ۱۹۳۳ معاون وزارت راه و ارتباطات می‌گردد و سال ۱۹۳۵ بمقام استانداری آذربایجان غربی میرسد، در سال ۱۹۳۶ به اتهام اختلاس بازداشت و محاکمه وزندانی می‌شود.

سلطان محمد عامری انگلیسی بلد است. مرد فوق‌العاده باهوش است و از هر موقعیت بسود خویش بهره می‌گیرد.

(دنباله دارد)

احمد شعبانی (شیراز)

اسنادی درباره مصدق

از روزنامه استخر، شماره اول، سال چهارم، دوشنبه دوم شعبان ۱۳۳۹ ه. ق. (برابر ۲۲ حمل ۱۳۵۵ خورشیدی/۱۱ آوریل ۱۹۴۱). صفحه ۴.

تلگراف

از سیوند

۱۷ حمل

خدمت جناب مستطاب اجل اکرم آقای قوام‌الملک دام اقباله. کپی استخر، گلستان، ملت، عصر آزادی، بهارستان. چون در تمام جرائد منتشر شد که مبلغ ده هزار تومان آقای غضنفر السلطنه و مبلغ سه هزار تومان معتمد السلطان نور محمدخان هژبر نظام نزد اینجانب ودیعه گذاشته‌اند. خاطر جناب مستطاب عالی و عموم را مستحضر می‌دارم که آقای غضنفر السلطنه سابقاً از برازجان تلگراف کرده بود وجه ایشان را در بانک شاهنشاهی بوشهر بمدت شش ماه ودیعه گذاردم که اجرت‌المثلی عاید ایشان گردد. نظر باینکه بانک مزبور حاضر نشد که وجه را بموعده قبول نماید آنرا در بانک شاهنشاهی شیراز گذارده و بآقای غضنفر السلطنه هم اطلاع داده است. معتمد السلطان نور محمدخان هژبر نظام يك طعرا سند بامضای جناب آقای حاج ملک‌التجار داد که از اول دلو لغایت سه‌ماه به هر اداره‌ای که بنده دستور دهم مبلغ سه هزار تومان را ودیعه گذارد که عین سند موجود است.

سه هزار تومان هم آقای غضنفر السلطنه ودیعه گذارده بود که بعد از تأدیه مالیات برازجان داده شود. نظر باینکه حکومت برازجان اطلاع داد که تمام مالیات هذه السنه را پرداخته است مبلغ مزبور را این جانب بحواله آقای غضنفر السلطنه در وجه اداره مالیه ایالتی فارس و مدرسه شاعیه کارسازی نموده و قبض دریافت نمودم (مصدق السلطنه).

توضیح:

۱- قوام الملك بنا به پیشنهاد دکتر مصدق و تلگراف احمدشاه، جانشین والی فارس یعنی دکتر مصدق، می شود. (ر.ك. خاطرات و تألمات مصدق، به قلم دکتر محمد مصدق، تهران: علمی، ۱۳۶۵، صفحات ۱۲۹ و ۱۳۵).

۲- غضنفر السلطنه که مردی با دانش بوده، سمت حکمرانی برازجان را در زمان استانداری فارس داشته است. برازجان در آن زمان جزو ایالت فارس بوده و در اوائل دهه ۱۳۳۵ خورشیدی از فارس منترع می گردد.

۳- در شیراز و بوشهر چند نفر به نام حاج ملك التجار بوده اند. از میان کسانی که در شیراز بدین نام مشهور بوده اند و از معمرین سؤال نمودم، احتمال داده می شود که حاج ملك التجاری باشد که بعدها نام خانوادگی بهبهانی را گرفته اند.

۴- معتمد السلطان نورمحمدخان هژبرنظام احتمالاً حکام یکی از ولایات فارس آن زمان بوده است. از معمرین شیراز، کسی ویرا نمی شناخت.

۵- مدرسه شاعیه در سال ۱۳۲۷ ه. ق. توسط جعفرقلی سهام الدوله والی فارس در عمارت قورخانه دولتی در شیراز تأسیس و رئیس آن عبدالعلی دومین رئیس معارف فارس و علی محمد شعله (امین خاقان) ناظم آن بوده است.

این مدرسه سه چهارکلاسه بعدها به صورت شش کلاسه و در ۱۳۳۵ ه. ق. دارای کلاس اول متوسطه می شود و در سال تحصیلی ۱۳۵۸ - ۱۳۵۹ خورشیدی دارای شش کلاس ابتدائی و چهار کلاس متوسطه بوده است و در سال تحصیلی ۱۳۵۹ - ۱۳۱۵ خورشیدی قسمت متوسطه آن به ساختمان دیگری منتقل می شود و به نام دبیرستان شاهپورنامگذاری می شود. (ر.ك. سالنامه معارف فارس ۱۳۱۴ - ۱۳۱۵، صفحات ۱۸ و ۱۹).

روزنامه استخر، سال چهارم، شماره اول، ۲۳ شعبان ۱۳۳۹ ه. ق. (۱۷ ثور ۱۳۵۵ / ۴ مه ۱۹۴۱) - صفحه دوم.

حرکت

شیراز

آقای مصدق السلطنه روز ۲۵ با اتومبیل از شیراز حرکت فرمودند و درقریه سیدان ۱۲ فرسخی شیراز توقف خواهند داشت تا محترمانشان نیز از شیراز حرکت نموده بایشان ملحق گردند و از آنجا عازم طهران خواهند شد.

روزنامه استخر، سال چهارم، شماره ۶، دوشنبه هشتم رمضان ۱۳۳۹ ه.ق. (برابر ۲۶ ثور ۱۳۵۵ خورشیدی/ ۱۶ مه ۱۹۴۱ م.)، صفحه دوم.

عزیمت بمرکز

آقای مصدق السلطنه در هفته سابق از سیدان عزیمت بپهران نموده‌اند.

روزنامه استخر، سال ششم، شماره ۲۳، پنجشنبه ۲۴ محرم ۱۳۴۲ ه.ق. (برابر ۱۴ سنبله ۱۳۵۲ خورشیدی/ اول سپتامبر ۱۹۴۳ م.)

اتفاق ناگوار

برحسب خبر تلگرافی آقای مصدق السلطنه وزیر امور خارجه بواسطه يك سقوطه، صدمه فوق العاده بدستشان وارد آمده و میج دست شکسته است. نظربآن علاقه مخصوصی که بمعظم له داریم خاصه در چنین موقعی که سیاست خارجی مراحل خطرناکی را طی می‌کند و هر ساعت از عمر وزارتی ایشان برای ما به‌قیمت گران تمام می‌شود از این واقعه ناگوار اظهار تأسف می‌نمائیم. صحت و سلامتی وجود ایشان را از خدای طلبیم.



جمعیت / حزب میهن پرستان

تاریخچهٔ احزاب در ایران هنوز نوشته نشده است. مخصوصاً در مورد احزابی که پس از شهریور ۱۳۲۵ تشکیل شد اطلاعات کم است. مجلهٔ آینده در نظر دارد به تدریج اطلاعاتی را که دربارهٔ احزاب کم‌نام و فراموش شده به دست می‌آورد چاپ کند.

چندی پیش در نشریه‌ای که سالی پس از ۱۳۳۲ چاپ شده بود و نسخه‌ای از آن در کتابخانهٔ دانشگاه لوس آنجلس دیدم (متأسفانه جلد آن جزوه کنده شده و نامش نامشخص بود) اسامی مؤسسان جمعیت میهن پرستان اینطور ضبط بود:

علی جلالی — شجاع‌الدین شفا — مجید یکتائی — مهندس همایونی — کاظم عمادی — محمد پورسرتیپ — مهندس تبریزی — مهدی نائینی — منوچهر ظلی — حسین مکی.

همین جمعیت است که بعد به حزب میهن پرستان تبدیل شد و نام اعضای مؤسس عبارت است از:

دکتر کریم سنجابی — مجید یکتائی — مسعود ملکی — شجاع‌الدین شفا — ؟ مرزبان — احمد خانم‌لک ساسانی — علی جلالی — دکتر مهدی آذر — مسعود زنگنه — احمد اقبال — ابوالقاسم انجوی — کاظم عمادی — علی غفاری — محمد پورسرتیپ — دکتر میمن‌دی‌نژاد.

چند سند از اوراق مستشارالدوله

۱- اخطار تهدید آمیز سید حسن مدرس به دولت علاء السلطنه

نامه وطن پرستانه و تهدید کننده مرحوم سید حسن مدرس خطاب به مستشارالدوله صادق وزیر پست و تلگراف در دولت علاء السلطنه قطعاً به منظور آن بوده است که موضوع نامه به اطلاع دولت برسد.

کابینه علاء السلطنه در دهم صفر ۱۳۳۱ تشکیل شد و مدتی کوتاه پس از اینکه تاج گذاری احمد شاه انجام شد (۲۷ شعبان ۱۳۳۲) از میان رفت. در زمان این کابینه بود که اعلان انتخابات دوره سوم در رجب ۳۲ منتشر شد و نمایندگان انتخاب شدند. پس سیر حوادث به اجمال چنین بود.

۱۳۳۲ رجب	اعلان انتخابات دوره سوم در کابینه علاء السلطنه
۲۷ شعبان ۱۳۳۲	اجرائی مراسم تاج گذاری احمد شاه
۱۴ رمضان ۱۳۳۲	آغاز شدن جنگ بین المللی
۲۵ رمضان ۱۳۳۲	تشکیل کابینه مستوفی الممالک و اعلام بیطرفی ایران
۱۶ محرم ۱۳۳۳	افتتاح دوره سوم مجلس شورای ملی

نامه ای که از مرحوم مدرس موضوع سخن است مورخ دوشنبه پنجم شعبان ۱۳۳۲ است یعنی ۲۲ روز پیش از اجرای مراسم تاج گذاری. مدرس به مناسبت شایعاتی که در آن ایام در مورد «امتیازات درخواست شده از همسایگان» وجود داشت درین نامه دولت را که به عقیده او «مدتی به نیکنامی مشی فرموده» بودند*، به مناسبت آنکه مجلس «درین چند روزه... به توفیق حضرت پروردگار مفتوح می شود» دولت را بر حذر داشته است ازینکه «داخل در امورات مهمه که از خصایص مجلس شورای ملی» است بشوند. البته مراسم تاج گذاری بیست و دو روز پس از این نامه اجرا شد و مجلس در محرم ۱۳۳۳ مفتوح گردید. شاید موقعی که مدرس نامه را می نوشت قرار بوده است مجلس در همان حوالی افتتاح شود ولی به بعد از تاج گذاری موکول می شود. درین باره باید اسناد آن روزگار و مندرجات جراید دیده شود.

اهمیت نامه مدرس برای تاریخ از لحاظ تحذیر اوست در مورد امتیازاتی که همسایگان درخواست کرده بوده اند و موضوعی است که ضرورت به رسیدگی به اسناد دارد. آنقدر که به اجمال می دانیم در اواخر کابینه علاء السلطنه راجع به مهاجرین روس مسائلی در میان بود که روسها فشار می آوردند (حیات یحیی، ص ۲۶۶). در غیاب مجلس خارجیان زورگویی می کردند. عقیده مردم بر این بود باید مجلس تشکیل شود ورنه دولتها به علت بی پناهی جز تسلیم راهی ندارند (ملکزاده/۱۶۱۸). این است که تاج گذاری و افتتاح مجلس سوم دو عامل سیاسی برای مقاومت در مقابل خارجیان بود.

* این کابینه بجای کابینه صمصام السلطنه (بختیارها) آمده بود و در قبال بدیهای آن کابینه، کابینه جدید را ملی می دانستند (تاریخ مشروطیت ملکزاده، ص ۱۶۱۸).

مدرس در پایان نامه دلیرانه خود می‌نویسد: «البته عرایض را محل توجه دانسته نگذارند تشبث به وسایل دیگر بشود». در صدر نامه هم با نکته‌بینی برای توجه دولت می‌گوید «به ملاحظه دوستی که بدبختانه دارم به شدت از مردم در فشار تقاضاهای خارج از قوه [می] باشد.» مقصودش از دو سمت مرجعیت و وکالت مجلس است که او در دوره سوم بصورت انتخابی به مجلس وارد شد. امضای او زیر این نامه «سید حسن المدرس» است. از کسانی که این نامه را در استنادات خود نقل خواهند کرد انتظار داریم به مرجع انتشار نخستین آن اشاره کنند. (عکس نامه در صفحه ۷۵۸ چاپ شده است)

۲- وقایع اردبیل از سال ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲

صفحات اردبیل و خلخال در سالهای ۱۳۳۲ - ۱۳۴۰ ناامن و شلوغ بود و یکی از وقایع آنجا شلوغیهایی است که دسته‌ای از بلشویکها ایجاد کردند و شرح جزئیات آن در گزارشی که به قلم موسی اردبیلی است در اینجا چاپ می‌شود. این گزارش را موسی اردبیلی برای اطلاع هیأت دولت علاء السلطنه که مستشارالدوله در آن کابینه سمت وزارت پست داشت نوشت و به مستشارالدوله فرستاد و در میان اوراق او به دست آمد. آقا میرزا علی اکبر مجتهد که درین وقایع با بلشویکها جنگید از روحانیون با قدرت و ذینفوذ اردبیل بود که نامش و فعالیت‌هایش در تاریخ مشروطه کسروی و به تفصیل بیشتر در کتاب «اردبیل در گذرگاه تاریخ» تألیف بارزش آقای علی بابا صفری (جلد سوم، ۱۳۶۲) آمده است. همچنین در رساله «تدوین الاقوال فی شیخه الاربدیل» (قزوین، ۱۳۳۶).

راپرت وقایع اردبیل از تاریخ یکم هزار و سیصد و بیست و هشت الی کنون بطور فهرست بعرض هیئت محترم دولت میرساند

اوضاع اردبیل مشکین طوالتش خیلی اهمیت دارد، طرف توجه اولیاء محترم دولت میباشد. پارسال در ماه رمضان بوالشویکها غفلة وارد اردبیل شده در یکروز فاصله مجلسی مرکب از آقایان و روساء ایشان احضار شده اظهار شد که دولت علیه ایران بی طرف است بدون اجازه دولت علیه آمده‌اید. اردبیل مثل رشت و انزلی نیست. عشایر ما با آن عظمت دولت روس قریب دو سال جنگیدند. اگر برای شما اتفاقی افتاد دولت و ملت ایران بهیچوجه مسئول نخواهد بود. رؤسای ایشان رفته تلگرافاً مطالب را بمرکز خود اطلاع دادند، روز سوم حرکت کرده رفتند. سیصد نفر قبلاً رفته بودند. هفت صد نفر در عقب بود.

روح‌الله‌خان و غلام‌خان «آلارلو» با بیست دو نفر سواره آمده در دو فرسخی اردبیل آنها را محاصره کرده قریب هشتاد و چهار نفر کشته و جمعی زخم‌دار آخر تسلیم شدند. دو عراده توپ بزرگ که تقریباً سه فرسخ گلوله آنها تیر میکرد با هفت صد قبضه تفنگ و غیره تسلیم مشارالیهما نمودند.

بوالشویکیها بعد ازین وقعه قوه بزرگی در آستاراء ایران حاضر کرده بودند که دومرتبه به اردبیل حمله نمایند. حضرت حجة الاسلام آقا میرزا علی اکبر آقای مجتهد دامت برکاته امر به جهاد فرمودند. کربلائی شاه ویرن نام و ابراهیم خلیلی از نیم فرسخی «لنگرکنان» مشغول بجنگ شدند. بملاحظه بی طرف دولت علیه مشارالیهما در خاک روسیه با بوالشویکیها مشغول جنگ شدند. از آن تاریخ حضرت حجة الاسلام قریب دویست و هفتاد هزار عدد فشنگ برای حضرات بآستارای ایران حمل فرمودند. تا اینکه بوالشویکیها از آن محل رفتند در اطراف «لنگرکنان» مشغول بجنگ شدند و از طرف «بله سوار مغان» بوالشویکیها خواستند تجاوز نمایند. نوروزخان «قوچه بیگلو» و رحیم خان و ایازخان و از طرف دیگر حاتم خان پسر حاجی فرج «کیکلو» و جوادخان «حاج خاجلو» مشغول بجنگ شدند و همواره شکست فاحشی به بوالشویکیها دادند. سی و پنج هزار نفر قشون بوالشویک با هم متفق شد. یک مرتبه بچند قریه از قراء نوروزخان «قوچه بیگلو» حمله آورده آن نقاط را آتش زدند.

شاهسونها که این پیشرفت را از بوالشویکیها مشاهده نمودند بنای جنگ را با ایشان گذارده تا نزدیکی «لنگرکنان» آنها را عقب بردند بعد مراجعت نمودند و باز هم در حدود خودشان مشغول بجنگ و دفاع هستند. سردار مقتدر طالش که سابقاً ملقب بضرغام السلطنه بود با طائفه فولادلو وصیت کرده صبیۀ خود را به پسر جورندق بیگ فولادلو داده است. مشارالیه بوالشویکیها را در رشت و انزلی قوی دیده «فولادلوها هم با نجفقلی آلادلو قوم و خویش بودند» فولادلوها نجفقلی را به لنگرکنان فرستاده قریب یک کروزر طلا و اسلحه و هزار نفر سواره او را با دو عراده توپ بزرگ و چند عدد شصت تیر گرفته و برادرش سلطان محمد را بعنوان گرو و اطمینان در لنگرکنان گذاشته مراجعت کرد. چهارده قریه از قراء «اوجارو» که با خاک روسیه سرحد است مال طائفه «دل آغرادلو» و «خلیفه لو» است آتش زده و نفرات کثیری زن و بچه آنها را ازین برده تلف نمود. تمام اهالی «اوجارود» و روح الله خان و غلام خان با نجفقلی مشغول جنگ شدند.

از آنطرف حضرت حجة الاسلام سابق الذکر حکمی نوشت خطاب به نوروزخان و رحیم خان و ایازخان و حاجی فرج «کیکلو» و جوادخان حاج خاجه لو قتل بوالشویکها واجب است و هر کس طرفدار آنها باشد قتل او هم واجب است. کدخدایان فوق کاغذی به نجفقلی خان نوشتند که تا ده روز دیگر اگر برگشتی و با بوالشویکیها جنگ کردی فبها والا ماها عموماً حاضر شده ایم تا بچه شش ماهه و اموال خودمانرا به باد فنا بدهیم و ما بوالشویکیها جنگ کنیم. نجفقلی خان ناچار شده زن و بچه خود را در خطر دیده و از شهر هم صادق الدوله کارگذار با آقا میرزا آقاخان جلیل از طرف حضرت حجة الاسلام نزد مشارالیه آمدند که حضرت حجة الاسلام تو را تکفیر کرده و منفور عموم شده.

خلاصه نجفقلی خان مذکور که اوضاع را بدین منوال دید منصرف گشته با بوالشویکیها مشغول جنگ شد و خودش هم نوشت من بعداوت دشمنان خودم بوالشویکیها را فریب داده، بوالشویکیها بعداوت همان پول و توپ ها از مئثر فرونتها صرف نظر

کرده تا بحال با نجفقلی خان مشغول جنگ هستند و سردار مقتدر و فولادلو ها بعد از یأس از نجفقلی خان نوروزخان فولادلو که داماد سردار مقتدر هستند با نبی خان پسر عموی نوروزخان فولادلو هر دو را سه ماه پیش از این رشت فرستادند که با بوالشویکها اتحاد نموده و توپ و قورخانه خواستند. بوالشویکها بملاحظه نجفقلی ندادند و اینها قول دادند در رشت که کفیل حکومت اردبیل سردار ناصر و آنها هم پدر زن برادر نوروز فولادلو میباشد رفته اردبیل را انقلاب نموده تحویل شما میدهم. چون از یک سال قبل سردار ناصر با بوالشویکها یکی بوده و آقای اجلال الملک محض اینکه اخلال مینماید از زمین آورده در اردبیل بود. آخر بعد از رفتن ایشان کفیل شده بود.

آقای مخبر السلطنه* هم کاملاً از عقیده سردار ناصر مسبوق بود ایشانرا عزل کرد. میرزا غلامعلی خان که حالیه در اینجا هست در اردبیل رئیس تلگرافخانه بوده ایشان را کفیل حکومت نموده فولادلوها با بعضی ها که در اردبیل مسلک بوالشویکی داشتند محرمانه اتحاد نمودند گفته سردار ناصر خویش ماست باید کفیل باشد. رئیس تلگرافخانه را نمیخواهیم بحضرت آقای مخبر السلطنه تلگراف کرده ایشان هم قبول نکردند. کم کم فولادلوها در شهر بدستگیری هم مسلکان خودشان انقلاب کرده در شهر جنگ کردند.

چون بعضی ها از اساس مسئله مسبوق بودند رئیس تلگرافخانه حالی کردند بیچاره استعفاء داد و جنگ را موقوف نمودند که قضیه رفع شود. بعد از آن فولادلوها تلگرافخانه دولت را با برادران نجفقلی خان آلاطلو با چند خانه غارت کردند و میرزا غلامعلی خان رئیس تلگرافخانه کفیل حکومت را گرفته با اهل و عیال تا چهار فرسخی خانه خودشان برده از راه خلخال و میانج آورده گفته طهران بروید آمده در طهران است و چند نفر از بوالشویکها مدتی بوده حبس بودند فولادلوها در رشت قول داده بودند آنها را مستخلص نمایند بعد فشاری به کفیل حکومت آورده آنها را هم بردند. فولادلوها مشغول حکم فرمائی هستند و سه ماهست آقای مخبر السلطنه اقدامات نموده. قوچه بیگلوها و آلاطلوها قریب دو هزار نفر سوار را جمع نموده بودند بیایند فولادلوها را خارج کرده خودشان حکم فرما باشند. بنده از طرف بندگان حضرت حجة الاسلام رفته متقاعد کردم بدون اجازه دولت اقدام نکنند. شما میگوئید فولادلوها خلاف کرده ما تنبیه خواهیم کرد خودتانرا مقصر مینمائید صبر نمائید با اجازه و قوه دولت کار کنید. اگر بدون اجازه دولت باشد مثل آنها حرج و مرج شده رشته انتظام بکلی پایمال خواهد شد. شما حدود خودتان را حفظ نمائید بوالشویکها تجاوز ننمایند. آنها هم گفتند در مدت یکسال از طرف دولت در حق ماها کمک نشده شما خبر بدهید برای حدود قشون بفرستند ماها به بیلاق خواهیم رفت.

بنده تفصیل را بحضرت حجة الاسلام عرض کردم. فرمودند یکسال است هرچه مینویسم نتیجه نمیدهد و پاره ای مطالب هم هست که نمی شود نوشت. بر حسب دستور حضرت حجة الاسلام بنده بدون اینکه از کسی چشم داشت داشته باشم برای خدمت

باسلامیت و مملکت حاضر شده آمده‌ام طهران حضوراً هم چند کلمه معروض داشته اگر چنانچه دولت خیال مملکت داشته باشند بعرایض بنده رسیدگی فرموده صلاح دولت و ملت و مملکت باشد توهمی فرمایند، والا اجازه مرخصی می‌خواهم رفته اهل و عیال خود را از آتش کنار کشیده منتظر مقدرات باشم.

چون چند سال است حکومت اردبیل اقتدار نداشته شاهسون‌ها دهات مشکین و دور را بکلی پایمال کرده‌اند. آنچه نزدیک شهر است آنها را هم ضبط کردند. نه بمالک چیزی می‌دهند و نه مالیات دولتی وصول می‌شود. اگر عرایض این بنده قابل توجه اولیاء محترم دولت علیه باشد بعضی مطالب را نمیشود نوشت اسباب زحمت و دردسر است حضوراً بعرض خواهم رسانید. در صورت قبول پیشنهادات بنده هم انتظامات کلیه حدود اردبیل و مشکین و طوالش برقرار بوده و هم مالیات دولت تمامی واصل خواهد شد.

موسی اردبیلی

آینده. درباره همین جریانات اسنادی هم توسط دوست فاضل آقای کریم آقاجانی رسیده است که متعاقباً چاپ خواهد شد.

۳- نامه سردار سپه رئیس الوزراء

مستشارالدوله در دولت سردار سپه وزیر معارف و صنایع مستظرفه بود. نامه‌ای که عکس آن چاپ می‌شود حاکی از آن است که سردار سپه مستشارالدوله را مجبور به استعفا کرده است. در کابینه بعدی عمادالسلطنه وزیر معارف شد. مستشارالدوله چندی بعد رئیس مجلس مؤسسان و بعد از آن سفیر کبیر ایران در ترکیه و مدتی هم نایب‌التولیه مدرسه عالی سپهسالار شد. (عکس این نامه در صفحه ۷۵۹ آمده است).

۴- نامه قوام السلطنه نخست‌وزیر

نامه‌ای است رسمی که احمد قوام نخست‌وزیر سالهای ۱۳۲۴-۱۳۲۶ به مناسبت آمدن عده‌ای از اعضای فرقه دموکرات و پیروان پیشه‌وری به مستشارالدوله نوشته و او را مأمور به مذاکره با آنان کرده است. (عکس این نامه در صفحه ۷۵۹ آمده است)

یادآوری و پوزش

این شماره مجله برای کسانی که وجه اشتراك نپرداخته‌اند ارسال نشده است و در دفتر مجله نگهداری می‌شود تا وجه اشتراك برسد.